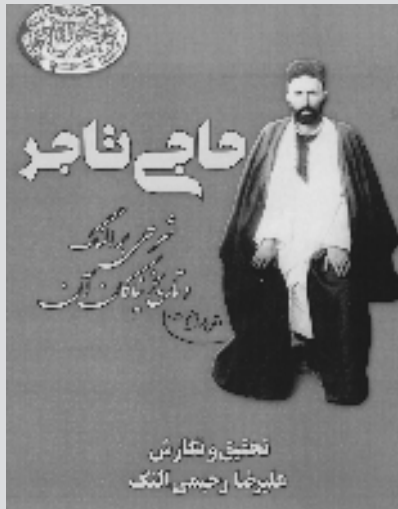


معرفی کتاب و نویسنده

## حاجی تاجر



مرکز تاریخ شفاهی مؤسسه فرهنگی میرداماد



علیرضا رحیمی النگی، فرزند حاج محمد رحیم و نوهی حاج آقا محمد رحیمی النگی، طبق شناسنامه در اول تیرماه (طبق یادداشت پدر اول اردیبهشت ماه) ۱۳۳۴ در روستای النگ متولد شد، تحصیلات ابتدایی را در همان روستای النگ و دبیرستان را در گرگان سپری کرد. آقای رحیمی حدود ۴ دهه دبیر دبیرستان‌های گرگان در درس زیست‌شناسی می‌باشند. ایشان چندی پیش کتاب مفصلی با عنوان «خاطرات تاریخ» در تاریخ عمومی و تبارشناسی روستای النگ منتشر کردند و در سال جاری نیز کتابی با عنوان «حاجی تاجر» که به در آن به زندگی و فعالیت‌های حاج آقا محمد رحیمی النگی پرداخته شده است. کتاب حاجی تاجر از نظر روش‌های پژوهشی کتابی مطلوب و قابل استناد و مبتنی بر اسناد متعدد تاریخی می‌باشد، لذا مرکز تاریخ شفاهی مؤسسه فرهنگی میرداماد در تاریخ پنجم تیرماه ۱۴۰۰ خورشیدی با مؤلف به گفت‌وگو نشست تا چند و چون پژوهش‌های مؤلف در مورد روستای النگ و شخصیت‌های آن روستا را ثبت نماید. آنچه در ادامه خواهید خواند، خلاصه و حاصل یک جلسه گفت‌وگوی ۵۰ دقیقه‌ای است.



- ابتدا خودتان را به صورت کامل، با ذکر نام، و نام خانوادگی، نام پدر، تاریخ دقیق و محل تولد معرفی کنید:  
 - من علیرضا رحیمی انگلی، فرزند حاج محمدرحیم رحیمی، که ایشان نیز فرزند حاج محمد (همان حاجی تاجر) بودند. تاریخ تولد من طبق شناسنامه اول تیرماه ۱۳۳۴ است، اما ناگفته نماند که یادداشتی به خط مرحوم پدرم هست که ابتدا نوشته: «تاریخ تولد نورچشمی» و جای اسم را خالی گذاشته و بعد ادامه داده، «اول اردیبهشت ۱۳۳۴» بعداً با رنگ دیگری اسم علیرضا را در جای خالی اضافه کرده است. یعنی در زمان تولد من تاریخ تولد را ثبت کرده و چون هنوز دقیقاً نمی دانسته که نوزاد پسر است یا دختر و هنوز نامی انتخاب نکرده بوده، جای اسم را خالی گذاشته و بعداً اسم را اضافه کرده است. این دست نوشته هنوز هست.

- و محل تولد شما؟

- در منزل پدری در روستای نگ به دنیا آمدم.

- در خانواده ای چند نفر دنیا آمدید و فرزند چندم خانواده بودید؟

- ما چهار تا برادر و چهار خواهر هستیم، یعنی با پدر و مادرم یک خانواده ای ۱۰ نفره بودیم و من آخرین و کوچکترین فرزند خانواده هستم.

- لطفاً اسامی برادرها و خواهرها رو ذکر کنید.

- نصرالله، عبدالرحیم، حاج خیرالله، حاجیه شمسی، سعیده خانم، طوبی خانم، گل جهان و فرزند آخر که خودم علیرضا هستم.

- لطفاً مادر بزرگوارتون رو هم معرفی بفرمائید.

- مادر من مشهدی فاطمه رحیمی بود، سواد قرآنی داشت و اطلاعات بسیار غنی و کاملی هم از تاریخ نیاکان و نسب های فامیلی ما داشت که من هم از اطلاعات ایشان بهره ی زیادی بردم.

- آیا پدر و مادر شما فوت کردند؟

- بله! به رحمت خدا رفته اند.

- در چه سال هایی و در کجا به خاک سپرده شدند؟

- مرحوم پدرم در سال ۱۳۵۱ و مرحومه مادرم در سال ۱۳۷۸ و هر دو در روستای نگ مدفون هستند.

- شما از چه سالی وارد آموزش و پرورش شدید؟

- من جزو اولین سری استخدامی های بعد از انقلاب بودم؛ یعنی سال ۱۳۵۸ اولین سری که آموزش و پرورش استخدام کردند، من جذب شدم. در زمان مدیریت آقای صالحی بود که آن موقع مدیرکل آموزش و پرورش استان بودند.

- و اولین محل خدمت شما کجا بود؟

- اولین محل خدمتم در مینودشت بود، حدود ۴-۵ سال در مینودشت بودم و ۱۵ سال هم در بندرگز بودم و بعد از اون سه سال در ترکیه بودم و بعد آمدم در گرگان و دیگه گرگان ماندم.

- از ابتدا تاکنون در چه مقاطعی تدریس کرده اید؟

- از ابتدا در مقطع دبیرستان و رشته زیست شناسی تدریس کردم. البته گاهی در دانشگاه خدمت کردم.



- شما حدود ۴۰ سال در دبیرستان‌های استان درس زیست‌شناسی تدریس کردید، چطور شده که وارد حوزه‌ی تاریخ محلی شدید و تاکنون ۲ عنوان کتاب در این زمینه منتشر کرده‌اید؟

- من از همان ابتدا نسبت به تاریخ و کتاب‌های تاریخی علاقه‌ای درونی داشتم. دلیلش هم این بود که ابوی مرحوم حاج محمدرحیم رحیمی، اگر چه در ظاهر سواد مکتب‌خانه‌ای و حوزوی داشت، اما در واقع، مخزن‌الاسراری از تاریخ نیاکان خود ما بودند و اطلاعاتی بسیار قوی از فامیل‌ها و خانواده‌های ساکن روستای النگ داشتند. از همان دوران تحصیلاتم، ایشان می‌گفتند و هر از گاهی من می‌نوشتیم. البته بنده توفیق نداشتم بیشتر در خدمتشان باشم، چون وقتی ایشان به رحمت خدا رفتند، من حدوداً ۱۶-۱۷ ساله بودم.

- اما جدای از علاقه‌ی درونی که به واسطه‌ی معاشرت با پدرتان داشتید، مسلماً بعد از گذشت این همه سال از فوت پدرت بزرگوارتان، احتمالاً یک جور احساس نیاز و احساس خلاء بوده که موجب شده شما اقدام به پژوهش جدی‌تر در زمینه تاریخ النگ و انتشار کتاب بکنید. البته این نکته که خانواده‌ی رحیمی النگی در منطقه‌ی غرب گرگان یکی از مهم‌ترین منابع اطلاعات تاریخی بودند و یکی از بزرگترین کتابخانه‌های شخصی و خصوصی را داشتند، مسلماً در گرایش شما به این سمت بی‌تأثیر نبوده است. حالا لطفاً در مورد چند و چون گردآوری کتاب نخست «خاطرات تاریخ» برای ما بگوئید.

- حقیقتاً دست‌نوشته‌هایی که مرحوم پدرم برای ما باقی گذاشته بود، در انجام این کار بسیار مؤثر و محرک اصلی بود. هر چند آن نوشته‌ها در نوع خودش کامل بود، اما فقط مربوط می‌شد به یکی دو طایفه مثل «رحیمی‌ها» و «صابری‌ها»، اما در همین روستای النگ بیش از پنجاه طایفه داریم که شاید بیش از سی طایفه‌ی آن‌ها بیش از یکصدسال ساکن النگ هستند و هم‌چنین طوایفی که دو‌ست‌سال، سیصدسال، چهارصد و پانصدسال در این روستا سکونت داشته و هنوز هم ساکن هستند. مثلاً همین طایفه‌ی رحیمی وصل می‌شود به طایفه‌ی «مهدیان» که از طوایف بزرگ و بسیار قدیمی منطقه هستند؛ چنان‌که برخی سنگ‌مزارهای منطقه که حدود هفتصدسال قدمت دارند، مربوط به درگذشتگان همین طایفه‌ی مهدیان هستند. از طرف دیگر می‌دیدم که نه تنها طایفه‌ها با یکدیگر بیگانه شده‌اند، بلکه اعضای یک خانواده؛ مثلاً عموزاده‌ها ارتباط فامیلی‌شان با یکدیگر را به خوبی و درستی نمی‌دانند. به هر حال این موضوعات باعث شد در مورد طوایف دیگر هم تحقیق کنم تا بتوانم یک مجموعه‌ی کامل و یک شناسنامه‌ی هویتی از روستای النگ را ثبت کنم که در نهایت به توفیق خدا جمع‌بندی این کار تمام شد و تحت عنوان «خاطرات تاریخ» به چاپ رسید.

- جمع‌آوری و تدوین اطلاعات این کتاب چه مدت طول کشید؟  
- در مجموع این کار حدود ۵ سال طول کشید ولی ۳ سال آن بسیار فشرده و شامل تلاش مجذانه بود؛ چون من آن زمان کلاس‌های کنکور هم داشتم، ولی با وجود تمام مشغله‌هایی که داشتم، این کار را به سرانجام رساندم.

- باز خورد این کتاب در بین النگی‌ها و سایرین چگونه بود؟  
- این کتاب مورد استقبال و اشتیاق همه‌ی اهالی قرار گرفت و از طرف همه باز خورد بسیار مثبتی



داشت. به طوری که پس از مدت کوتاهی به چاپ دوم هم رسید. البته دوستان و همکاران بزرگوار اداره ارشاد و سازمان تبلیغات هم محبت و همکاری کردند و چاپ دوم را سرعت بخشیدند. یکی از دوستان می گفت: ما الآن فرصت نداریم زود به زود بر سر مزار درگذشتگان بریم، اما هر روز صبح این کتاب خاطرات تاریخ را باز می کنیم، ورقی می زنیم، فاتحه ای برای درگذشتگان می خوانیم و می رویم سر کار. دوست دیگری می گفت: هر روز صبح این کتاب را باز می کنیم، اشکی می ریزیم، عشقی می کنیم و بعد می رویم سر کار. این برای من خیلی ارزشمند!

یا بعضی از طوایف سادات بودند که شجره نامه ای آن‌ها مفقود شده بود، ما با هزاران زحمت، اسنادی رو گردآوری کردیم و در کتاب منتشر کردیم، الآن بعضی از آن‌ها با استناد به همین کتاب، توانستند سیادت شان را ثابت کنند و در ثبت احوال هم ثبت کردند و امثال اولین عیدغدیر را هم برگزار می کنند. این‌ها برای من خیلی ارزشمند است.

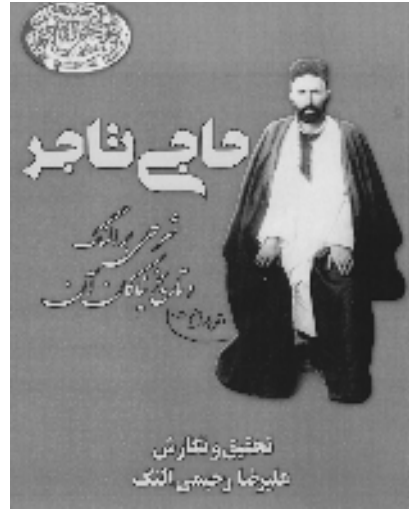
- هزینه های گردآوری، تدوین و چاپ و انتشار کتاب با خودتان بود، یا از جایی کمک شد؟

- بله! هزینه ها را خودم دادم. به هر حال هر کار ارزشمندی سختی های خودش را دارد. یک عشق و یک تکلیفی بود که باید انجام می شد. آدم اگر بخواهد منتظر این باشد که از جایی کمکی برسد،

کار عقب می افتد و یا اصلاً به سرانجام نمی رسد. البته من در این راه هر سختی ای که کشیدم و هر هزینه ای که کردم، با استقبال و محبت و تشویق اهالی نسبت به این کار جبران شده است.

- اما در مورد کتاب دوم شما؟ یعنی کتاب «حاجی تاجر»، علاوه بر تفاوت موضوعی این کتاب با کتاب «خاطرات تاریخ»، این کتاب از لحاظ ساختاری و روش پژوهش هم با کتاب قبلی تفاوت زیادی دارد و شاکله ای اصلی پژوهش در این کتاب، اسناد هستند. در مورد این که چگونه به فکر پژوهش و چاپ این کتاب افتادید برای ما بگوئید و این که منابع اطلاعاتی شما و اسنادی که به دست آوردید آیا خانوادگی بودند یا خیر؟ آیا این اسناد در جایی متمرکز نگهداری می شدند یا پراکنده بودند؟

- با مطالبی که از مرحوم پدرم و سایر معمرین منطقه در مورد حاج محمد رحیمی (پدربزرگم) شنیده بودم و در حین پژوهش هایی که برای کتاب «خاطرات تاریخ» انجام می دادم، متوجه شدم علاوه بر آن کتاب، باید در مورد شخصیت های تأثیرگذار روستا هم کتابی نوشته شود. از آن جا که حاج محمد رحیمی یکی از آن چهره های تأثیرگذار بود و بالتبع در بین خانواده نیز اطلاعات بیشتری در مورد ایشان داشتیم به این فکر افتادم که کتابی را هم در مورد شخصیت ایشان منتشر کنم. در نهایت در حله فاصل چله نشینی دوران قرنطینه ی کرونا که کلاس ها تعطیل بود، فرصتی شد تا این کتاب را در





یکصد و پنجاه و ششمین سالگرد تولد حاجی تاجر منتشر کنم.

- لطفاً خیلی کوتاه کتاب حاجی تاجر را برای ما معرفی کنید.

- «حاجی تاجر» عنوان کتابی در شرح احوالات یکی از تجار مذهبی-سیاسی منطقه استرآباد در اواخر دوره قاجار و اوایل حکومت پهلوی اول است. این کتاب به جز پیشگفتار، دارای یکصد و هشتاد و شش صفحه است که در پنج بخش تنظیم شده؛ بخش اول به معرفی استرآباد، به عنوان بستر رشد و شکوفایی حاجی تاجر، پرداخته، بخش دوم، که بخش اصلی کتاب است، در ده عنوان و با ارائه‌ی اسناد و مدار متعدد و منتشر نشده، به معرفی کامل حاجی تاجر پرداخته است. بخش سوم و چهارم نگاه گذرای دارد به فرزندان، نوادگان و خویشان حاجی تاجر. فصل پنجم هم شامل یک پیوست‌نامه است که به معرفی حدود پنجاه سند دست‌اول و بکر در مورد حاجی تاجر و خانواده‌ی او پرداخته.

- حاج محمد رحیمی که در این کتاب با عنوان حاجی تاجر معرفی شده، که بوده و چه نکات برجسته‌ای در زندگی‌اش وجود داشته؟

- بله! اولین سؤالی که پیش می‌آید، این است که حاجی تاجر کی هست؟ من در این کتاب ایشان را با عناوین «عمده‌التجار» و «اشرف‌الحاج» معرفی کردم. این عباراتی که من به‌کار بردم، در واقع عناوینی هستند که در دوره‌ی قاجار و پهلوی اول، تجار بزرگ و عمده‌ی تهران، خراسان و آذربایجان آن عصر داشتند و در اسناد تاریخی که از حاجی تاجر باقی مانده، از ایشان هم با این القاب یاد کرده‌اند. حاج محمد رحیمی‌النگی یا همان حاج محمد رحیم تاجر یا همان حاجی تاجر، فرزند ملامحمد رحیم، نوه کربلایی حسین مهدیان است. همانطور که عرض کردم، چنان‌که اسناد و سنگ‌مزارهای تاریخی گواهی می‌دهند، طایفه‌ی مهدیان حدود هفتصد سال در منطقه‌ی ما پیشینه دارند.

حاجی تاجر در سال هزار و دویست و چهل و سه خورشیدی در قریه‌ی النگ که در محله متولد شد، در پاییز سال ۱۳۱۸ فوت کرده و طبق وصیت در مشهد دفن شده است. حاجی تاجر تقریباً از بیست و سه سالگی کار تجارت را با خرید پشم و پنبه آغاز می‌کند. بعد از چهار دهه، تقریباً در سن شصت و پنج سالگی به عنوان یک تاجر اصلی در شرکت پنبه روس در ایران مطرح می‌شود. جلسات سالانه‌ی شرکت یا با حضور خود حاجی تاجر یا با حضور نماینده‌اش برگزار می‌شده است.

با وجود این‌که پدر حاجی تاجر از ملاکین منطقه بود، اما علت رشد حاجی در زمینه‌ی تجارت و اقتصاد را می‌توان در هوش بالا، روابط عمومی بسیار قوی، ایمان و توکل خالص، صداقت در کار و البته بستر تجاری مناسب و وجود افراد توانمند در اطرافش، دانست. چنان‌که یک سند وجود دارد که نشان می‌دهد سود حاجی در یک سال معامله با روسیه، یک میلیارد و نهصد میلیون تومان شده!

حاجی تاجر طبق اسناد موجود، یک تاجر بزرگ در زمینه‌ی تجارت پنبه، تجارت شالی و سهامدار شرکت قند بوده است. دفتر مرکزی تجارتخانه‌ی حاجی در همان روستای النگ بود، اما در بندرگز، بندر ترکمن و کردکوی، گرگان و تهران هم شعبه داشت. تجارتخانه‌ی حاجی محمد رحیمی دو سربرگ داشت که هر دو سربرگ آن هم به رسم‌الخط فارسی بود و هم به رسم‌الخط فرانسوی. خود



حاجی هم چهار شکل مهر داشت که سه عدد از مهرها برنجی بودند و یکی از این مهرهای برنجی هم با رسم الخط فاسی بود و هم با رسم الخط فرانسوی. در متن سه مهر دیگر، پیش از اسم او واژه‌ی «عبد» آمده بود؛ یعنی «عبد محمد ابن رحیم». در متن امضاءهایی هم که از او باقی مانده، همه جا قبل از اسمش واژه‌ی «اقل» یا «احقر» آمده که بزرگی ایشان را می‌رساند.

حاجی تاجر با بسیاری از تجار بزرگ بازار تهران در آن زمان، مانند لاجوردی، علاقه‌بند (علاقیند)، جوادی، صدری و... ارتباط بسیار نزدیکی داشته است. در مشهد با حاج آقای عزیززاده قدس ارتباط داشت، در آذربایجان و اردبیل با علیقلی برنجی که آن هم از تجار بزرگ نام است، ارتباط داشت. در کتاب استاد معطوفی، از ایشان به عنوان تاجر عمده صندوق و ظروف شیشه‌ای و محصولات کشاورزی یاد شده که اسنادش را در همین کتاب حاجی تاجر منتشر کرده‌ایم. از دیگر کارهای تجاری این آقا احداث و تأسیس مهمانپذیر در بندر ترکمن است. در روزنامه اطلاعات (۱۸ بهمن ماه سال ۱۳۱۶) این مهمانپذیر معرفی شده و سندش هم در همین کتاب هست. طبق معرفی روزنامه اطلاعات، این مهمانخانه‌ی عالی دارای سه سالن، سه دستگاه ساختمان فامیلی (سویت)، هجده اتاق بالکن و حمام و دوش هست. در سال ۱۳۱۸ رضاشاه به همراه پسرش برای افتتاح این مهمانخانه به بندر شاه می‌روند و عصر یک روز در آنجا مهمان بوده‌اند. از دیگر کارهای اجتماعی ایشان عضویت در انجمن عدلیه تجار، عضویت در هیات نظارت هفت‌گانه آن زمان، عضویت در شورای سربازگیری نظام و... بوده است. این که من حاجی تاجر را ضمن مذهبی بودن سیاسی هم می‌دانم، این است که در نامه‌های تلگرافی، از فرقه اتحادیه اسلامی میرزا کوچک‌خان جنگلی حمایت کرده است. از دیگر فعالیت‌های سیاسی ایشان، حمایت از کاندیداتوری حاج شیخ حسین مقصودلو در انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی، است که در آن زمان با سردار منصور از منطقه‌ی خودمان رقابت داشت و این حمایت موجب شد او را از النگ تبعید کنند، اما عده‌ای از تجار و مردم وقتی ماجرا را شنیدند، به حمایت از حاجی در یساقی تجمع کرده و در نهایت حکم تبعید او لغو شده و به النگ بازگشت.

– آیا حاجی تاجر در روستای النگ هم اقدامات خیریه یا مثل آن انجام داده بود؟

– بله! از کارهایی که در داخل روستا انجام داده بود ساخت یک حمام ارزشمندی بود که در سال ۱۳۰۴ خورشیدی تأسیس کرده بود. البته شاید به کمک بعضی از افراد تأسیس شده باشد، ولی عامل اصلی ایشان بود. این حمام دارای یکصد متر زیربنا، دارای یک سالن رختکن، یک حوض زیبا، یک صحن بسیار زیبا و دو حوضچه گرمخانه بود. اما متأسفانه بعد از انقلاب مورد بی‌مهری دوستان قرار گرفت و آن را تخریب کردند. در صورتی که هیچ نیاز و ضرورتی به تخریب آن وجود نداشت. در واقع یک گنجی بود برای همه! علاوه بر این، در سال ۱۳۱۰ یک آتش‌سوزی مهیبی در منطقه‌ی کردکوی و النگ رخ داد که موجب شد کل مزارع آن منطقه زیر آتش رفته و بسوزد، حاج محمد نصف زمین‌های کشاورزش را می‌بخشد بخش و نیمی دیگر را هم دوساله سه ساله واگذار می‌کند، تا کشاورزان بتوانند خسارت‌شان را جبران کنند.

از دیگر اقدامات خیریه حاجی تاجر پرداخت هزینه تحصیلی دانش‌آموزان بی‌بضاعت منطقه کردکوی



و بندرگز و کمک به ساخت ساختمان شیر و خورشید سرخ (هلال احمر) کردکوی که البته الآن تبدیل به بیمارستان شده است. ایشان در وصیت نامه شان هم بخشی از اموالشان را برای ساخت مسجد النگ و تعمیر امامزاده النگ و ساخت بسیاری از زیرساخت‌ها در روستا اختصاص داده‌اند.

- گفتید که حاجی تاجر در سال ۱۳۱۸ فوت کرده، آیا بر اثر بیماری خاصی بوده یا خیر؟  
بله! در سن هفتاد و پنج سالگی، در اثر یک بیماری که آن موقع می‌گفتند «درد قلنج» و الآن می‌گویند «پیچش شکم و معده و روده و...».

- آیا اسنادی که در این کتاب چاپ شده، تمام آن اسنادی هست که در مورد ایشان وجود دارد؟ یا گزیده‌ای از آن است؟

- خیر! بخشی از آن اسنادها را من براساس نیاز کتاب گلچین کردم و نخواستم که کتاب را زیاد وسعت بدهم. بله! اسناد منتشر شده در این کتاب، بخشی از آن همه اسناد بکر و دست‌نخورده است.

- با توجه به اینکه ایشان بهر حال یک سیستم تجاری خیلی گسترده‌ای داشته و دفتر مرکزی تجارخانه‌ی ایشان هم در همان روستای النگ بود، آیا مکان و ساختمان تجارخانه‌ی ایشان هنوز وجود دارد؟  
- نه! متأسفانه بعد از فوتشان کار تجارت ایشان مدتی متوقف شد و کسی نبود که کار ایشان را ادامه بدهد، به همین دلیل دفتر ایشان هم تخریب شد، ولی بعدها دو نفر از فرزندان ایشان راه پدر را ادامه دادند و خدمات زیادی هم به منطقه و مردم منطقه کردند.

- اطلاع دارید غیر از فرزندان حاجی، چه کسان دیگری در تجارخانه‌ی ایشان کار می‌کردند؟

- نه! ایشان دارای هشت فرزند بودند که پنج نفر از آنان با ایشان کار می‌کردند.

- فکر می‌کنید هم‌چنان پژوهش پیرامون تاریخ النگ از جانب شما ادامه داشته باشد؟ یا این که کار دیگری را در این زمینه در دست اقدام ندارید؟

- بله! به فضل خدا باز هم جای کار دارد. من باید تا آخرین نفسی که دارم، اطلاعات را گردآوری و جمع‌بندی کنم. النگ، یک روستای خیلی بزرگ است و اطلاعات تاریخی آن باید جمع و جور بشود. آن‌طور که باید، حق مطلب در مورد النگ ادا نشده و النگ به آن‌چه که مستحق‌اش است، نرسیده. النگ در منطقه از جایگاه بالایی برخوردار است، بیشترین تحصیلات‌ها را دارد، بیشترین فرهنگی‌ها و معلمان منطقه‌ی کردکوی، از اهالی روستای النگ هستند. در اکثر ادارات مدیرکل داشته‌ایم در وزارتخانه‌ها نیرو داشته‌ایم و...

- چه زمانی برای گردآوری و چاپ این کتاب صرف کردید؟

- چون اسناد این کتاب در اختیارم بود، زمان زیادی صرف نشد، اما برخلاف کتاب اول، برای دریافت مجوز این کتاب خیلی معطل شدم، در ارشاد بارها از من می‌پرسیدند که آیا این اسناد اصل هستند؟  
- بله! این به این خاطر است که در ارشاد یک کارشناس اسناد تاریخی وجود ندارد. به هر حال از شما بابت این کار پژوهشی و انتشار این کتاب تشکر می‌کنیم و امیدواریم کسان دیگری هم که به اسناد تاریخی خانوادگی دسترسی دارند، اقدام به چنین کاری بنمایند.

- بنده هم از الطاف شما و مؤسسه‌ی فرهنگی میرداماد تشکر می‌کنم و قبلاً هم سعادت داشتم در دانشنامه گلستان مدخل روستای النگ را بنویسم، انشاء‌الله که در آینده نیز همکاری‌های دیگری داشته باشیم.